

نقد نظریه لیبرالی امنیت از منظر اسلامی

rezvanim@gmail.com

m.ezzati@2183gmail.com

محسن رضوانی / دانشیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

محمد عزتی‌راد / کارشناس ارشد علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۹/۱۰/۲۷

دریافت: ۹۹/۰۶/۲۱

چکیده

لیبرالیسم با خوش بینی به سرشت انسان و نهادهای بین‌المللی، یکی از رهیافت‌های کلان در روابط بین‌الملل برای برقراری امنیت جهانی است. این نظریه با تکیه بر مبانی لیبرالی و تجویز راه‌کارهای سیاسی به دنبال اهدافی مانند آزادی، صلح و رفاه در سیاست بین‌الملل می‌باشد. این مقاله با هدف نقد نظریه لیبرالی امنیت و بیان ناکارآمدی آن در جهت ایجاد صلح و امنیت بین‌الملل، با روشی تبیینی و انتقادی، به تحلیل ساخت‌های سه‌گانه مبانی، اهداف و راه‌کارهای نظریه لیبرالی امنیت می‌پردازد و ناکارآمدی آن را از منظر اسلامی بررسی می‌کند. روند تاریخی نشان می‌دهد، اتخاذ مبانی فردیت انسان با هدف دستیابی به رفاه مادی از طریق نهادهای وابسته، و رویکرد ناعادلانه در اعمال راه‌کارها، نه تنها امنیت جهانی را محقق نکرد، بلکه موجب افزایش ستیزهای بین‌المللی و منطقه‌ای نیز گردیده است.

کلیدواژه‌ها: امنیت، لیبرالیسم، اسلام، نظام بین‌الملل.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

صلح‌آمیز و امنیت‌زا را دارند؟ اهداف مترتب بر آنها همان اهداف واقعی و منطبق بر فطرت بشری است؟ اساساً راه کارهای امنیتی در لیبرالیسم، در مقام عمل، از کارآمدی لازم در ایجاد امنیت برخوردار بوده است؟ اهمیت پرداختن به موضوع امنیت لیبرالی از آن جهت است که لیبرال‌ها، با رویکردهای امنیتی خود، مدعی تولید نظم و امنیت نوین برای جهان کنونی و ساماندهی وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل به سوی صلح پایدار می‌باشند. اما واقعیت عینی نظام بین‌الملل نشان از ناکارآمدی این رهیافت در ایجاد امنیت و ثبات پایدار داشته است.

با مشاهده پژوهش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته باید گفت: در ارتباط با موضوع این نوشتار، پژوهش خاصی با نگاه نقادانه از منظر اسلام، به صورت مستقل در قالب مقاله یا کتاب مورد بحث قرار نگرفته است. از این رو، در این نوشتار با رهیافتی نو به دنبال نقد ابعاد نظریه لیبرالی امنیت با رویکردی دینی و نقد کارآمدی یا ناکارآمدی آن از نگاه آموزه‌های سیاسی اسلام هستیم تا کاستی‌های این نظریه را با بررسی بحث اسلام در باب امنیت پوشش دهیم:

کتاب اصول و مؤلفه‌های امنیت در نظام سیاسی اسلام (جهان بزرگی، ۱۳۹۳). در این کتاب، نویسنده در ابتدا با تبیین معنای امنیت و ابعاد آن در اسلام با تأکید بر آیات و روایات به نقش امنیت در ساحت سیاست و حکومت از منظر اسلام پرداخته و در ادامه به انواع امنیت در اسلام از جهت سطح، هدف و موضوع پرداخته است و با استناد به متون دینی به استخراج مؤلفه‌های اصلی امنیت در اسلام در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، اطلاعاتی و تبلیغی پرداخته است. این کتاب به صورت عام و کلی به مقوله امنیت پرداخته و صرفاً در مقام تبیین امنیت در اسلام بوده، و رویکرد نگارنده نقد نظریه لیبرالی از امنیت با نگاه اسلامی نبوده است.

مقاله «بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسلام با رویکرد امنیتی رئالیسم و لیبرالیسم» (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۹۳). در این مقاله نیز، به اصول و راهبردهای امنیتی از منظر سه نظریه رئالیسم، لیبرالیسم و اسلام می‌پردازد و به صورت مقایسه‌ای فقط به الگوها و رویکردها توجه دارد و در مقام نقد مجزا بر امنیت لیبرالیستی نمی‌باشد.

۱. نقد مبانی نظریه لیبرالی امنیت

نظریه لیبرالی امنیت، مبتنی بر مبانی و اصول خاصی است که

امنیت یکی از حیاتی‌ترین نیازهای بشری برای رشد، پیشرفت و تکامل است. از مهم‌ترین خواسته‌های انسان در زندگی فردی و اجتماعی، تأمین صلح و امنیت می‌باشد، تا بتواند در فضایی امن و آرام به اغراض و اهداف مطلوبش دست یابد. از این جهت اصلی‌ترین رسالت دولت‌ها در نظام بین‌الملل، ایجاد نظم و امنیت برای شهروندان است. از آنجاکه امنیت ضرورت انکارناپذیر زندگی بشر است و جنگ، خشونت و اختلافات برهم‌زننده وضعیت متعادل زندگی انسان‌هاست؛ ضرورت پیدایش نظریات و راه کارهای مثبت و مؤثر برای ایجاد چنین وضعیتی، امری بدیهی می‌باشد. توجه عمده نظریات بین‌المللی به مسئله امنیت، اقبال بازیگران بین‌المللی را نسبت به اهمیت آن بیشتر کرده و همین امر باعث گردید دولت‌ها و دیگر بازیگران و کنش‌گران بین‌المللی، موضوع امنیت را در محور مسائل داخلی و خارجی خود قرار دهند و سیاست‌گذاری‌هایشان معطوف به امنیت باشد.

لیبرالیسم نظریه‌ای کلان در سطح روابط بین‌الملل است که همانند پارادایم‌های فکری دیگر، با انگیزه تغییر و تحول در جوامع انسانی و هدایت و سازماندهی آن بر مبنای اصول و مبانی ارزشی خود می‌باشد. لیبرال‌ها و الگوهای فکری مرتبط به آنها، نگاه خوشبینانه‌ای به طبیعت و سرشت انسان داشته و در خصوص مسائل امنیتی، بر این باورند که نزاع‌ها و جنگ‌ها ناشی از نوعی امپریالیسم، موازنه قوا و یا حکومت‌های غیردموکراتیک است که بر ساخته نظم آنارشیک نظام بین‌الملل می‌باشد. پیشینه مباحث امنیت لیبرالی عمدتاً در قرن بیستم و در واکنش به رویکرد رئالیستی است. اما بحث و نقد رهیافت لیبرالیستی امنیت به صورت خاص و در محورهای سه‌گانه از منظر اسلامی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از این جهت، این مقاله نظریه لیبرالی امنیت را در سه ساحت و مؤلفه مبانی (فردگرایی، برابری و مالکیت خصوصی)، اهداف (آزادی‌خواهی، صلح‌خواهی و سودخواهی)، و راه کارهای نوین (دموکراسی‌سازی، گسترش سازمان‌های بین‌المللی و جهانی‌سازی اقتصاد) مورد ارزیابی قرار می‌دهد. مقاله حاضر با بررسی ابعاد سه‌گانه نظریه لیبرالی امنیت، به نقد هر یک، از منظر آموزه‌های اسلامی خواهد پرداخت. مسئله اصلی در این مقاله آن است که نظریه لیبرالی امنیت بر چه مبانی، اهداف و راهبردهایی برای ایجاد نظم و امنیت بین‌المللی استوار است؟ آیا این مبانی اعتبار و مشروعیت لازم برای شکل‌گیری الگوها و هنجارهای

طبیعت متکثر انسان است و تعاملی با ساحت وحدت‌زای انسانی ندارد. اگر انسان بتواند ساحت وحدت و معنوی خود را تقویت کند و تعاملی متوازن بین وضع طبیعی خود و بعد فرامادی‌اش ایجاد کند، از گزند هر نوع درگیری و اختلاف با هم‌نوعان خود در مصونیت است. فردگرایی لیبرالی، انسان را از طبیعت و فطرت انسانی‌اش و بالاتر از آن، با عقل و وحی، بیگانه کرده و موجب نهادینه شدن «نسیبیت ارزش‌ها» شده است. این رویکرد به هرکسی اجازه می‌دهد که برداشت خود از ارزش و ضدازش را درست بداند و براساس آن هرآنچه را که منافع او را تأمین می‌کند، درست و عقلانی بداند. از سوی دیگر، اسلام هم به اصالت فرد معتقد است و هم به اصالت جمع. فرد و اجتماع هر دو اصالت دارند. رویکرد اسلام در مناسبات داخلی و بین‌المللی، تأکید بر اصالت تلفیقی فرد و جمع باهم می‌باشد. به عبارتی، اصالتی ترکیبی از هویت فرد و جامعه وجود دارد که نه فرد در آن تصمیم‌ساز صرف و جامعه بازیچه آن گردد، و نه جامعه حکمران مطلق باشد و فرد نقشی نداشته باشد. انسان و فرد می‌تواند بر جامعه تأثیرگذار باشد و عامل ارزش‌گذاری در جامعه به حساب آید (مصباح، ۱۳۸۰، ص ۲۴۲). در رهیافت توحیدی، یک مصلح اجتماعی و انسان و الامقام نظیر اهل بیت علیهم‌السلام و دیگر انسان‌های متعالی می‌توانند در جامعه ارزش‌گذاری کرده و مبدأ تغییر و تحول در باور جامعه قرار گیرند (همان). عکس آن در جوامع غربی، ظهور اندیشمندان افراطی در حوزه سیاست، نظیر *ماکیاولی* توانسته نوعی قدرت‌طلبی و حکمرانی غیرمشروع را در باور کلان جامعه به‌جا بگذارد.

۱-۲. برابری

در رهیافت لیبرالی، انسان بودن یعنی برخورداری از قوه عقل. چنین قوه‌ای بین همه انسان‌ها برابر است؛ بنابراین با اینکه افراد اصالت دارند، اصالت آنان باهم برابر است (افتخاری، ۱۳۸۳، ص ۲۳۵). فردگرایی متضمن باور به «برابری بنیادی» انسان است؛ یعنی این باور که افراد، حداقل از لحاظ ارزش اخلاقی برابر به دنیا می‌آیند (هیوود، ۱۳۸۹، ص ۶۸). ارتباط میان قوه عقل که مشترک بین همه انسان‌هاست، با مسئله آزادی و دیگر حقوق و نیازمندی‌های فرد در جامعه، مقتضی وجود «برابری» در همه حقوق، به‌ویژه آزادی برای همه افراد است. به نظر لیبرال‌ها، همه انتخاب‌ها و تصمیمات انسان‌ها به‌طور برابر معقول است. مردم به صورت یکسان از حق

ترسیم‌کننده نوع نگاه لیبرالیسم به امنیت در حوزه روابط بین‌الملل است. امنیت لیبرالی بر مبنای فردگرایی، برابری انسان و مالکیت خصوصی استوار است، که بر پایه آن حقوق اساسی انسان در جامعه، از قبیل حق آزادی، حق حیات و حق تملک، تضمین می‌گردد. بنابراین هر نوع برنامه و تدبیر امنیتی، چه در سطح داخلی و خارجی، باید با توجه به مبنای مذکور باشد و نادیده گرفتن هریک، موجب ناکارآمدی نظام امنیتی خواهد شد.

۱-۱. فردگرایی

فردگرایی یا اصالت فرد در کانون نظری هستی‌شناسی لیبرالیسم قرار دارد و در منظر اندیشمندان لیبرال، دال مرکزی و اساس مشی لیبرالی می‌باشد. فرد از اصالت برخوردار است و این فرد است که بر امور خویش واقف است و خیر و صلاح خود را بهتر از دیگری می‌یابد. از این منظر انسان موجود منفرد بالطبع به حساب می‌آید. مفهوم اصالت فرد بر این اصل استوار است که هدف اصلی حکومت بایستی تأمین رفاه و آسایش هر فرد و حمایت و دفاع از حقوق فردی وی در برابر تجاوز و دست‌اندازی افراد و گروه‌های دیگر باشد (علیزاده، ۱۳۷۷، ص ۱۴۹). در مناسبات اخلاقی و سیاسی در فرض تراحم حقوق بین فرد و اجتماع، این فرد است که بر قله تقدم می‌نشیند. در نگاه اول، انسان فرد تلقی شده است؛ این بدان معناست که انسان‌ها ارزش اخلاقی برابر و نیز هویت‌های یگانه و مستقل دارند (هیوود، ۱۳۸۹، ص ۶۸). هدف تفکر لیبرالی، ساختن جامعه‌ای است که در آن افراد بتوانند شکوفا شده و رشد کنند. تجلی مصداقی اصالت فرد، مناسبات سیاسی جهان کنونی، در قالب ایده‌هایی نظیر حق رأی آزادانه، آزادی بیان، آزادی‌های مدنی و حقوق بشر می‌باشد (افتخاری و نصیری، ۱۳۸۳، ص ۲۳۳).

از منظر اسلامی، فردگرایی لیبرالی به معنای برتر دانستن عقل فردی و نادیده گرفتن شریعت الهی در حیات بشری است. در اندیشه اسلامی، به تعبیر *آیت‌الله جوادی آملی*، انسان از دو ساحت کثرت و وحدت در وجودش برخوردار است. طبیعت در انسان نماد کثرت، و روح متعالی انسان، نماد وحدت است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۶۲). جنبه طبیعی انسان مجمع خواسته‌ها و نیازمندی‌های متناقض و متزاحم است. اگر انسان جنبه طبیعی را فرجه کند، جز اختلاف و نزاع با دیگران چیزی نمی‌یابد. از این رو، فردگرایی نوعی توجه صرف به

دارایی‌های خود در جامعه بوده و از این جهت انگیزه بالایی برای حفظ نظم، پایدار ماندن قانون و رفتار مسالمت‌آمیز دارد؛ چراکه فقدان قانون و نظم در کنار رفتارهای خشونت‌آمیز، تهدیدی برای دست‌اندازی به حقوق طبیعی و مالکیت خصوصی بر داشته‌هایش تلقی می‌گردد و خوشایند طبع انسان نیست.

در اندیشه اسلامی، انسان مالک مطلق و حقیقی حیات، مال و جان خود نیست. اسلام مالکیت را بر دو نوع حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند (هادوی تهرانی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۶). مالک حقیقی در نظام آفرینش در همه ابعاد، خدای متعال می‌باشد و انسان به تبع حق مالکیتی که خدای متعال به او عطا کرده، خود را مالک امورات خویش می‌داند: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره: ۲۵۵). مالکیت انسان بر جان و مال و حیات، اعتباری است: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶). این نگاه اسلام به مالکیت، برگرفته از میانی معرفتی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی اسلامی است که انسان را مخلوق خداوند می‌داند و اصل خدامحوری را بر نگرش اومانیستی مقدم می‌دارد. اسلام قائل به اصالت فرد و اجتماع به صورت ترکیبی می‌باشد. از این رو، الگوی مالکیت در اسلام نیز ترکیبی از مالکیت خصوصی و عمومی است که از آن به «مالکیت مختلط» تعبیر می‌گردد (کاشیان، ۱۳۹۴، ص ۱۱۰).

۲. نقد اهداف نظریه لیبرالی امنیت

کوشش رهیافت لیبرالی امنیت، برای دستیابی به اهداف کلان افراد در نظام بین‌الملل، یعنی آزادی‌خواهی، صلح‌خواهی و سودخواهی است. رسالت اصلی نظریه لیبرالی، ایجاد آزادی فردی برای بشر می‌باشد. این غایت آرمانی در فضایی آکنده از صلح و ثبات و شرایط برابر به دست آید. از سوی دیگر، لذت و سود مادی بیشتر از حقوق مسلم بشر و دلیل سعادت‌مندی انسان لیبرالی می‌باشد. بنابراین لیبرالیسم به دنبال ایجاد شرایطی است که افراد در نظام بین‌الملل با حفظ آزادی‌های خود و با احساس امنیت و صلح فراگیر به حداکثر حقوق خود اعم از رفاه و آسایش دست یابند.

۲-۱. آزادی‌خواهی

در نظم لیبرالی برای جامعه هدف، رمز عبور، «آزادی» است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹، ص ۹۵). لیبرالیسم بر مبنای فردگرایی، به

انتخاب برخوردارند و چون ترجیحی میان این انتخاب‌ها نیست. دولت حق ندارد به بهانه عقلانی‌تر بودن یا برتر بودن، در تصمیم‌گیری‌های فردی دخالت کند و این مداخلات خود را به نوعی موجه سازد.

برابری در اصول لیبرالیسم با دیگر اصول و ارزش‌ها همسویی ندارد و در تعارض می‌باشد. اصل برابری در لیبرالیسم با اصل دیگر آن، یعنی آزادی فردی در تعارض می‌باشد. چون اصل آزادی فردی که از عناصر اصلی لیبرالیسم می‌باشد، عقیده به مالکیت و سرمایه‌داری دارد. سرمایه‌محوری با برابری هماهنگی ندارد؛ زیرا در جامعه سرمایه‌داری هیچ وقت توده مردم به پای سرمایه‌داران نمی‌رسند (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۲۳۰). در جایی که پول و ثروت نقش داشته باشد، برابری از میان خواهد رفت. حاکمیت، متعلق به سرمایه‌داران و نخبگان جامعه است. اسلام برخلاف رویکرد لیبرالی، اساس نظری و عملی خود را بر اصل برابری و مساوات گذاشته است. ملاک برتری در اسلام صرفاً به میزان تقوا و صیانت از نفس می‌باشد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات: ۱۳). لذا همه انسان‌ها برابرند. اسلام برتری داشتن به جهت ثروت یا نوع نژاد و قومیت را مردود می‌داند. همه انسان‌ها با تمام تفاوت‌هایی که دارند، در انسان بودن مشترکند و تمایزات فردی و طبقاتی سبب امتیاز و فضیلت آنان نمی‌شود و در حکومت، قانون‌گذاری و سیاست‌ها، هیچ‌گونه تبعیضی بین آنها نباید صورت بگیرد.

۱-۳. مالکیت خصوصی

لیبرال‌ها به مالکیت خصوصی مبتنی بر آزادی فردی برای انسان معتقدند. مالکیت خصوصی به‌عنوان یک حق ذاتی برای فرد، با وضعیت فردیت و آزادی او قرین است و افراد باید در شرایط برابری و به‌صورت مختار بر دارایی‌ها، جان و مال خود احاطه و مالکیت داشته باشد. نظریه‌پردازان لیبرال همانند جان لاک، متعهدترین مدافعان مالکیت خصوصی می‌باشند. پایه و اساس این استدلال، اعتقاد به «خودمالکیتی» می‌باشد (هیوود، ۱۳۸۳، ص ۴۷۶). یعنی هر فردی حق دارد صاحب شخص خود یا تن و جان خود باشد. مالکیت خصوصی با اعتلای ارزش‌های سیاسی مهم، همانند آزادی و نظم و امنیت نیز پیوند خورده است. داشتن مالکیت، میزانی از استقلال و اعتماد به خود، به شهروندان اعطاء می‌کند تا توانمند گردیده و روی پای خود بایستند. در فرایند مالکیت خصوصی، شخص مالک منافع و

بنیادی بشر و وضعیت طبیعی انسان است. «صلح» وضعیتی است که رفاه، آسایش و خیر را به همراه می‌آورد و در سایه امنیت برآمده از فقدان جنگ و اختلافات، فرد به منافع و آزادی بیشتر خود دست می‌یابد. از منظر لیبرال‌ها، عواملی که افراد انسانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد، بیشتر و مهم‌تر از عواملی است که موجب اختلاف و جنگ بین افراد می‌گردد. از این‌رو، لیبرالیسم رویکردی خوشبینانه به عوامل صلح‌طلب در ذات انسان داشته و اصل را بر صلح‌خواهی روابط بین‌الملل می‌گذارد. وجه معرف نظریه‌اش، باور به امکان تحول در روابط بین‌الملل به شکل همکاری و کاهش تعارضات و در نهایت نیل به صلح جهانی است (مشیرزاده، ۱۳۹۳، ص ۲۷). از منظر لیبرال‌ها «صلح» وضعیتی است که رفاه، سعادت و خیر را به همراه می‌آورد و در سایه امنیت برآمده از فقدان جنگ و اختلافات، فرد به سعادت و آزادی بیشتر خود دست می‌یابد.

اصل در شاخص نظری اسلام، رویکرد صلح‌محوری در تمام تحولات و تعاملات می‌باشد. همان‌طور که خدای متعال در قرآن این اصل اساسی را محور قرار داده است: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انفال: ۶۱). هسته اصلی رویکرد اسلامی در باب صلح، عدالت می‌باشد. راه رسیدن به صلح صادقانه، دعوت به عدالت است، و دستیابی به این غایت در سایه اجرای رفتار عادلانه و نفی رفتار ظالمانه می‌باشد. ظلم و فساد و منفعت‌نگری یک‌جانبه نمی‌تواند قرین صلح و امنیت باشد. رویکرد دعوت‌گرایانه نسبت به صلح که در اسلام پی‌ریزی گردیده است، بر همین اساس بوده و می‌تواند یک معیار مناسب برای صلح بین‌الملل باشد. بنابراین برخلاف الگوهای لیبرالی برای صلح پایدار، اسلام معتقد به صلح پایدار در گرو عدالت اجتماعی پایدار می‌باشد (ستوده و دیگران، ۱۳۹۲، ص ۱۰۸). آنچه از انگیزه صلح‌خواهی لیبرالی فهم و استنتاج می‌گردد، آن است که صلح و نوع‌دوستی بایستی وضعیتی به وجود آورد که آزادی فردی توسعه یابد و در سایه آزادی فراگیر برای انسان، رفاه و منافع مادی او تضمین گردد. در واقع آزادی فردی نقطه اوج سعادت و فضیلت برای انسان تلقی می‌گردد و استقرار صلح، کارویژه‌های جز هموار کردن مسیر آزادی و آسایش مادی بشر ندارد. رویکرد اسلامی، صلح‌خواهی را شرایط مطلوب برای تحقق هدف مطلوب‌تری می‌داند. صلح مقدمه کسب فضیلت و سعادت غایی بشر (قرب الی الله) است.

آزادی فرد می‌اندیشد و بر این باور است که افراد باید برای تحقق خواسته‌ها و نیازهایشان تا حد ممکن در ابعاد مختلف آزاد باشند (وحیدی‌منش، ۱۳۹۵، ص ۱۶۵). از این جهت در نگرش لیبرالی، آزادی عقیده، آزادی بیان و آزادی عمل از حقوق مسلم فرد به حساب می‌آیند و تحدید و تضییع آن به دست هیچ‌کس و هیچ حکومتی پذیرفته نیست. مفهوم آزادی در اندیشه لیبرالی به عنوان ابزار تحقق یک جامعه باثبات و امن تلقی نمی‌گردد، بلکه به مثابه غایت و هدف در جامعه سیاسی و نظام بین‌الملل به حساب می‌آید؛ به گونه‌ای که لرد آکتون فیلسوف انگلیسی در تفسیر آزادی این‌گونه اظهار می‌کند: «آزادی وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی‌تر نیست؛ بلکه فی‌نفسه عالی‌ترین هدف سیاسی است» (آربلاستر، ۱۳۷۱، ص ۸۳). لیبرال‌ها غالباً آزادی را به گونه منفی (سلبی) و به مثابه شرایطی که در آن شخص مجبور نیست؛ مقید نیست؛ در امورش دخالت نمی‌شود و تحت فشار قرار نمی‌گیرد؛ تعریف می‌کنند (همان).

بر مبنای جهان‌بینی اسلامی، انسان موجودی آزاد و مخلوقی مختار می‌باشد و در سایه آزادی و امنیت به اهداف متعالی خود در زندگی دست می‌یابد. آزادی اگر مشروع و با ضوابط و قواعد عقلانی و دینی باشد، مطلوب است؛ ولی به مثابه هدف نیست؛ یک ابزار برای رسیدن به هدف نهایی خلقت بشر «سعادت» می‌باشد. آزادی تسهیل‌کننده مسیر حصول سعادت انسان است و خودش سعادت و غایت نیست. همان‌گونه که خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). انسان آزاد و رهاشده از مظاهر مادی صرف و متکی به وحی می‌تواند به این سعادت نهایی دست یابد. بنابراین انسان آزاد که در لیبرالیسم تعریف می‌گردد، در گرو امیال مادی و دنیایی خود نشان داده می‌شود و از قیود اخلاقی و وجدانی برای هدایت راه بهره‌مند نیست. آزادی خواهی میل واقعی انسان برای تحصیل شهوات و غرائز دنیایی و سود و منفعت مادی نیست؛ بلکه فراتر از امور مادی و بشری، نوعی نیل حقیقی به سمت تکامل و سعادت راستین می‌باشد.

۲-۲. صلح خواهی

استقرار صلح، از اهداف مهم رویکرد لیبرالی برای فرد در سایه تحولات جامعه و نظام جهانی می‌باشد. صلح و امنیت به عنوان حقوق

۲-۳. سودخواهی

کسب سود بیشتر برای رفاه بهتر، به عنوان یکی از اهداف دموکراسی مدرن در نظام بین الملل نیز تعریف می‌گردد. در نگرش لیبرال دموکراسی، فضیلت و رذیلت بر پایه لذت و رنج تفسیر می‌گردد؛ یعنی فضیلت از آن جهت مطلوب است که کارکرد ناشی از آن لذت بیشتر برای فرد باشد و رذیلت از آن جهت نامطلوب است که باعث درد و رنج برای انسان می‌گردد. ابزارهای دستیابی به سود و منفعت از طریق فرد و تشخیصات عقلانی او به دست آید و بر فرض توافق افراد برای ایجاد حکومت قانون، حکومت نیز باید در راستای تأمین منافع همه افراد جامعه باشد. در زمینه اقتصادی، سودگرایان معتقدند که رعایت منافع فردی در مدت زمان طولانی، موجب تأمین و رعایت منافع جامعه می‌گردد. در تفسیر سود و منفعت و سنجش آن مطابق با واقعیت، ملاک سود و ضرر فرد می‌باشد که بر سود و زیان جامعه تقدم دارد.

سودگرایی و اصالت‌بخشی به لذت و شادی نوعی نگرش تک‌بعدی به ساحت انسان و نیازمندی‌هایش می‌باشد. یکی از نقدهای وارده بر رویکرد فایده‌گرایی، به تعبیر آیت‌الله مصباح آن است که «رہیافت سودگرایی بر منافع دنیوی تکیه کرده و از منافع اخروی غفلت ورزیده و حیات آن جهانی را نادیده گرفته اند. اگر بناست میزان و معیار ارزش اخلاقی را در میزان سود و لذت حاصله از آن جست‌وجو کنیم، چرا نباید سود اخروی و آن جهانی آنها را نیز مورد توجه قرار دهیم؟ (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۱۹۰). تفکر لیبرالی از اساس برای رسیدن به منافع و اهداف، خود را از قید اخلاق نیک و بد، آزاد کرده و برای رسیدن به این هدف در انتخاب ابزار و راه کارهای مناسب آن هیچ محدودیتی برای خود نمی‌پندارد. آریلاستر در تبیین تفکر لیبرالی در تمایز واقعیت و ارزش آورده است: «واقعیت متعالی وجود ندارد. تصور از «خوب»، غیرقابل تعریف و تهی است و انتخاب انسان می‌تواند آن را پر کند» (آریلاستر، ۱۳۷۱، ص ۲۲).

۳. نقد راهکارهای نظریه لیبرالی امنیت

مبانی مطالعات امنیتی لیبرالیست‌ها برخلاف واقع‌گرایان که مبتنی بر جنگ است، بر صلح استوار است. لیبرال‌ها، وضعیت آنارشیک بودن نظام بین الملل را قبول دارند، ولی آن را محصول رفتار و سرشت انسان نمی‌دانند و نگاه خوشبینانه به ساحت انسان و امکان تغییر و تحول در وضعیت نظام بین الملل دارند. از این جهت برای ایجاد امنیت بیشتر و

برقراری صلح، بر الگوها و راه‌کارهایی که به تقویت همکاری و همیاری بین‌المللی برای تحقق یک امنیت جمعی کمک می‌کند، تأکید می‌کنند. در رویکرد امنیتی لیبرالی، بر راه‌کارهایی نظیر، گسترش لیبرال دموکراسی، گسترش سازمان‌های بین‌المللی و گسترش تجارت جهانی برای تولید و صیانت از امنیت بین‌الملل تأکید می‌گردد.

۳-۱. گسترش لیبرال دموکراسی

یکی از تئوری‌های لیبرالی در روابط بین الملل که از آن برای بسط و توسعه امنیت و ثبات پایدار در روابط بین الملل استفاده می‌شود، نظریه صلح دموکراتیک/ایمانوئل کانت (۱۹۷۵) می‌باشد. کانت با این اعتقاد که ساختار دموکراتیک در نظام‌های سیاسی بین‌المللی از عوامل اصلی ایجاد و تضمین صلح می‌باشند، بر این نکته تأکید می‌کند که دموکراسی‌ها به سبب ماهیت و غایتی که برای آن در نظر گرفته شده با یکدیگر نمی‌جنگند و بیشتر ساحت صلح و گفت‌وگو در حکومت‌های دموکراتیک تجلی دارد. در رویکرد لیبرالی، بنیادی‌ترین مؤلفه تحقق امنیت، روی کار آمدن دولت‌هایی با خصلت «لیبرال دموکراسی» می‌باشد. به عقیده لیبرال‌ها، دموکراسی‌ها بر پایه دو عنصر شکل می‌گیرند: اول، به لحاظ ساختاری بر پایه قانون و رأی مستقیم مردم که حکومت‌ها بدین جهت در مرئای قضاوت و نظارت مردم بوده و مردم اصولاً تمایلی به جنگ و خشونت ندارند و بیشتر حکومت‌ها را وادار به برقراری صلح و آشتی با دیگر ملل و دولت‌ها می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۳، ص ۲۹)؛ دوم، دموکراسی بر پایه قواعد و هنجارهایی شکل می‌گیرد که متناظر با روابط بین الملل و ایجاد فضای مسالمت‌آمیز و حل و فصل منازعات می‌باشد. از این رو، در صورتی که جامعه بین‌المللی به سمت تحول، و تغییر دولت‌ها به شکل دموکراسی باشد؛ می‌توان شعار صلح و آرامش به صورت پایدار را مطرح کرد. بنابراین فرضیه صلح دموکراتیک، در قالب‌های ساختارگرا، هنجارگرا، و راهکار گسترده‌تری با عنوان صلح لیبرال دموکرات مطرح می‌گردد. در راهکار ساختارگرا، فشارها و محدودیت‌ها در قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری، نهادها و دولت را برای مبادرت به جنگ کنترل کرده و به سوی صلح و ثبات هدایت می‌کند. راهکار عقابید و هنجارها نیز عاملی انگیزشی در ایجاد عقلانیت و رشد فکری می‌باشد که زمینه‌های بروز جنگ را از بین می‌برد و میل بازیگران را به سمت تأمین امنیت و ثبات هدایت

شمار دشمن و غیرخودی تلقی می‌گردند؛ و این مرزبندی غیرعقلانی چالش‌های پیش‌روی تعامل و تفاهم بین‌المللی را بیشتر کرده و دستیابی به امنیت را دشوارتر می‌کند. نقد دوم آن است که دموکراسی لیبرالی ابزاری نوین برای فرایند استعماری غرب و آمریکا علیه دیگر جوامع بشری، به‌ویژه جهان اسلام می‌باشد. آنچه از کارکرد فرضیه لیبرال دموکراسی در جهان کنونی قابل مشاهده است آن است که این فرایند دموکراتیک‌سازی حکومت‌ها به معنای استفاده ابزاری یا سوءاستفاده از شیوه دموکراسی برای دستیابی به منافع و تسلط بر منابع ملت‌ها و دولت‌های دیگر می‌باشد. دموکراسی در تعریف دولت‌های لیبرال و ایالات متحده آمریکا این‌گونه بیان می‌گردد: «دموکراسی تا زمانی خوب است که شما مطابق آنچه ما می‌گوییم عمل کنید، ولی اگر افرادی انتخاب کنید که ما دوست نداریم، دیگر دموکراسی خوب نیست» (چامسکی، ۱۳۹۰، ص ۲۱).

نقد سوم آن است که سیاست خارجی نظام‌های لیبرال دموکراسی مبتنی بر منافع و سود مادی می‌باشد. برخلاف دیدگاه کانت، آنچه به خوبی می‌تواند رابطه صلح‌آمیز میان دولت‌های دموکراتیک از یک‌سو، و رابطه خشونت‌آمیز دولت‌های دموکراتیک با غیردموکراتیک را توضیح دهد، محوریت غیراخلاقی و واقع‌گرایانه منافع ملی دولت‌های دموکراتیک است و نه سرشت صلح‌جوی آنها (ذاکریان، ۱۳۹۰، ص ۶۴). ضرورت اخلاقی و عادلانه بودن سیاست، ملاک عمل و کسب نظام‌های لیبرالی نمی‌باشد؛ بلکه فقدان اخلاق و عدالت، که مقتضی صلح می‌باشند وجه شایسته و بارز دموکراسی لیبرالی است.

۲-۳. گسترش سازمان‌های بین‌المللی

گسترش سازمان‌های بین‌المللی دومین راهکار لیبرالی در جهت برقراری صلح و امنیت می‌باشد. نولیبرال‌ها بر نقش سازنده نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در توزیع متوازن قدرت و بازدارندگی دولت‌ها در وضعیت آشفته نظام بین‌الملل تأکید می‌کنند. منظور از نهاد‌های بین‌المللی، ساختارها و الگوهای عادی در رویه‌های دو و چندجانبه است، که رفتار پذیرفتنی بازیگران را تعریف می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۳، ص ۳۵). کار ویژه و اصلی سازمان‌های بین‌المللی مدیریت نظام بین‌الملل، جهت نیل به صلح و همگرایی می‌باشد و از ایجاد جنگ و اختلافات در بین دولت‌ها جلوگیری می‌کنند. سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) در میانه جنگ جهانی با هدف ایجاد همگرایی برای

می‌کند. در نهایت، الگوی لیبرال دموکراسی که تلفیق ساختار دموکراسی با ارزش و هنجارهای لیبرالی می‌باشد، در پیوند این دو راهکار به دنبال ایجاد محیطی پر از صلح و امنیت به‌صورت همیشگی می‌باشد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹، ص ۹۸).

از منظر جهان‌بینی اسلامی، راهکار دموکراسی‌سازی، هم از بعد هنجاری و الگوهای اخلاقی مبتنی بر مبانی لیبرالی، و هم در بعد ساختاری و چارچوب حکومتی، در معرض نقد و اشکالات مهمی می‌باشد و با انگاره اسلامی در باب صلح و امنیت بین‌الملل مغایر است. در بعد هنجاری و عقاید، راهکار دموکراسی‌سازی، عقاید، هنجارها و انگاره‌های لیبرالی را عاملی می‌داند که زمینه بروز جنگ و خشونت را از بین می‌برد؛ اما همین عقاید و هنجارها حکومت‌های لیبرال را تشویق به جنگ و خشونت علیه دولت‌های غیرلیبرال می‌کند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹، ص ۹۹). این عقاید و هنجارهای لیبرالی هرچند بتوانند با فراگیر شدن و یکسان‌سازی در جوامع دیگر به بخشی از اهداف امنیتی لیبرالیسم در نظام بین‌الملل دست یابند؛ اما نمی‌توانند معیار جامع و عامل حقیقی برای تحقق صلح و امنیت باشد؛ زیرا این هنجارهای لیبرالی مبتنی بر رویکردی انسان‌محورانه و بر پایه عقلانیت بشر ترسیم گردیده و ساحت تک‌بعدی انسان، یعنی همان منافع دنیایی و مادی را دربر می‌گیرد. انسانی که از مراتب کرامت و علو درجات انسانی فاصله گرفته و در غایات مادی و یک‌سویه، همانند آزادی شخصی و رفاه فردی تعریف گردیده است؛ انسان لیبرالی که عاری از فضیلت و اخلاق انسانی مطابق با هویت آفرینش خود است؛ نمی‌تواند هنجارهایی اخلاقی و ارزشی برای دیگر انسان‌ها و جوامع تجویز کند و منادی صلح و امنیت باشد.

اساساً اگر این هویت و هنجارهای لیبرالی است که انسان را از جنگ و نزاع بازمی‌دارد و نیل به صلح می‌دهد؛ چرا نمی‌تواند انسان را از دیگر ناهنجاری‌های اجتماعی و اخلاقی بازدارد؟ چرا میل به خشونت و ناهنجاری‌ها در برخی جوامع غربی که آموزه‌های لیبرالی بر آن حاکم است، روزافزون است؟

در بعد ساختاری، اولین نقد این راهکار، صلح‌خواهی یک‌جانبه و دوقطبی کردن فضای نظام بین‌الملل بر پایه خودی و غیرخودی، لیبرال و غیرلیبرال می‌باشد. از این‌رو، دایره کشورهای مشمول فرضیه صلح لیبرالی تنگ می‌گردد و کشورهای دیگر، که لزوماً لیبرال نیستند، ولی امکان دارد از ساحت دموکراسی برخوردار باشند، در

صلح، در مقابله با واگرایی، جنگ و خشونت به دست فاتحان جنگ جهانی تأسیس گردید. سازمان ملل تا سال‌های میانی دهه ۱۹۹۰ با سه روش: «حساسیت نسبت به نظم در داخل کشورها»، «مقاومت در برابر تجاوز بین کشورها» و «تلاش برای حل و فصل مناقشه‌ها در داخل کشورها»، برای حفظ نظم بین‌المللی دخالت می‌کرد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۶۴).

رهیافت لیبرالی، سازمان حقوق بشر را به‌عنوان یک سازوکار و ابزاری جدید در عرصه روابط بین‌الملل برای تأمین امنیت انسانی می‌داند. لیبرال‌ها، معیارها و قوانین حقوق بشری را نوعی عامل مؤثر و بازدارنده برای تغییر رفتار دولت‌ها می‌دانند. فرضیه لیبرالی در باب حقوق بشر بر این دو مؤلفه تأکید دارد: (۱) انسان‌ها از حق زندگی، آزادی، تملک ایمن‌داری، آزادی بیان و... که حقوقی جدانشدنی و غیرمشروط هستند، برخوردار می‌باشند و تنها دلیل قابل قبول برای محدود کردن افراد، حفاظت از حقوق دیگری است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۳۴۵). (۲) وظیفه اصلی دولت محافظت از این حقوق است و نهادهای سیاسی براساس چگونگی عملکردشان در انجام این وظیفه، مورد قضاوت قرار می‌گیرند. نقض حقوق بشر در واقع عامل نقض حقوق ذاتی انسان‌ها و زمینه‌ساز به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد (بزرگمهری و مؤیدی‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۵۵).

ایراد اساسی این راهکار آن است که سازمان‌های بین‌المللی موجود و الگوهای هنجاری تابع آن، برساخته جمع معدودی از کشورها و بر پایه مبانی لیبرالی محض می‌باشد و براساس نگاهی عام و جهانی با توجه به همه ارزش‌های انسانی و اخلاقی وضع نگردیده است. اساساً سازمان‌های بین‌المللی به ابزارهایی جهت بهره‌برداری قدرت یا قدرت‌های هژمون تبدیل گشته‌اند (ذاکریان، ۱۳۹۰، ص ۱۲۰). درون‌مایه سازمان‌های بین‌المللی گرایش لیبرالی و ارزش‌های مادی است. این نوع نگاه به انسان و نظام بین‌الملل در جست‌وجوی نظم و صلحی است که در آن آزادی‌های فردی و رفاه مادی انسان به دست آید و ابزارها و هنجارهای وضع شده برای حصول امنیت و صلح نیز برساخته ذهن بشر و تشخیص خود افراد می‌باشد و این افراد با نگاه منفعت‌محور و عقل ابزاری خود، به دنبال تشکیل نهاد و رژیم‌هایی می‌باشند که بیشترین منافع و منابع را برای رفاهشان به ارمغان آورد. رویکرد قدرت‌محورانه و نگاه منفعت‌جویانه برخی قدرت‌های سلطه‌گر از مکانیزم سازمان‌های بین‌المللی، موجب

سیاست‌های تبعیض آمیز و یک‌جانبه آنها علیه دیگر کشورها گردیده است. اعمال شرایط ویژه، مانند «حق وتو» در انحصار عده معدودی از صاحبان قدرت، نوعی بی‌عدالتی و در تراحم با رویکرد همیاری و همه‌جانبه‌نگری می‌باشد. از منظر اسلامی، عامل «برتری طلبی» و «خودبرتیبینی» از عمده عوامل روی آوردن انسان‌ها و دولت‌ها به سمت شرایط انحصاری و یک‌سویه برای خود در قبال دیگر بازیگران نظام بین‌الملل می‌باشد. برخلاف ادعای قدرت‌های بزرگ، که داشتن چنین حقی را نوعی کنترل مشروع بازیگران بین‌المللی و ضمانت اجرای امنیت می‌دانند؛ اسلام این رویه را نوعی تهدید علیه صلح و برهم‌زننده نظم و امنیت می‌پندارد. روحیه برتری طلبی و خودبرتیبینی موجب از بین رفتن جوهره قدرت و شدت رقابت نابرابر و واکنش‌های منفی تلافی‌جویانه دیگر بازیگران می‌گردد (پوراحمدی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵). خدای متعال در قرآن نیز به این ماهیت منفی سرشت انسان اشاره می‌کند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذِخُّ أْبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (قصص: ۴).

در رویکرد اسلامی، حقوق بشر مجموعه حقوق و نیازمندی‌های انسان است که برطبق فطرت و طبیعت انسان‌ها و به‌صورت مشترک وضع گردیده است. مبدأ فاعلی و غایی حقوق در عالم، خدای متعال است، و از آن جهت که خدای متعال خودش حق محض می‌باشد: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (حج: ۶)، منشأ وضع حقوق برای انسان نیز می‌باشد: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (بقره: ۱۴۷). در نگاه لیبرالی به حقوق بشر، انسان یا فرد، هم فاعل و واضع حقوق می‌باشد و هم خودش و منافعش غایت این حقوق می‌باشند. انسان با عقل فردی و ابزاری خود، که سرشار از نقیصه و کاستی می‌باشد و دانشی محدود دارد: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء: ۸۵) باید برای مصالح و منافع خود حقوقی وضع کند که مدار حرکت و حیات او باشد. این عاملیت و ذی‌نفع بودن انسان در موضوع حقوق بشر، که فقط ساحت مادی و دنیایی او را در غایت آن سهیم می‌داند از نگاه توحیدی مردود است. در رویکرد توحیدی، هر دیدگاه دیگری که برای غیرخداوند، حق قانون‌گذاری و حکم قائل باشد، مشرکانه است؛ و از این جهت فرقی بین حکومت‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک نمی‌باشد (پارسا، ۱۳۹۰، ص ۱۳۱).

نظام حقوق بشر غربی، ناعادلانه، انحصاری و استنناگر می‌باشد.

بازیگران به محیطی گسترده‌تر و در سطح جهانی تبدیل گردد و این همگرایی جهانی و اقتصاد کلان درهم‌تنیده، به تأمین امنیت و صلح و ثبات جهانی منجر می‌گردد.

در نقد این راهکار لیبرالی می‌توان گفت، گسترش اقتصاد جهانی فرایندی عادلانه برای بهره‌مندی همه کشورهای در نظام بین‌الملل در جهت همگرایی و همکاری نمی‌باشد. تجارت جهانی برخلاف نام و آوازه خوشایندش، موجب تسهیل آزاد و متعادل معاملات بین‌المللی برای همه کشورها نیست؛ بلکه هدف آن منفعت‌جویی فرصت‌طلبانه، ایجاد محدودیت و بهره‌کشی از ملت‌ها و دولت‌های ضعیف‌تر می‌باشد. اساساً شکل‌گیری اتحادیه‌ها و بلوک‌بندی‌های اقتصادی در نظام بین‌الملل بیشتر در بین کشورهای صاحب صنایع و قدرت نفوذ بالا شکل می‌گیرد و نفع بیشتر در تعاملات تجاری جهانی را برخوردارند. از این رو، کشورهای کمتر توسعه‌یافته و فقیر به جهت فقدان صنایع مادر و مکانیزم‌های اقتصادی به‌ناچار باید از سیاست‌های اقتصادی سازمان‌ها و اتحادیه‌هایی تبعیت کنند که منافع برابری را در نظر ندارند و دیگر کشورهای ضعیف‌تر را وابسته به خود می‌کنند. بنابراین در این چرخه همگرایی اقتصادی سود و نفع بیشتر برای صاحبان سرمایه و قدرت می‌باشد و در مقابل کشورهای ضعیف‌تر و جهان‌سومی در خدمت نظام‌های اقتصادی برتر قرار می‌گیرند. این فرایند بر توسعه روزافزون قدرت نظام سرمایه‌داری غرب می‌افزاید. غایت پنهان رویکردهای اقتصادی همان اعمال سیاست‌های لیبرالی برای اهداف یک‌جانبه دولت‌های لیبرال، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا می‌باشد. جهانی‌سازی اقتصاد، و ایجاد همگرایی اقتصادی در مناسبات بین‌المللی، بر توزیع جهانی قدرت به نفع کشورهای پیشرفته و تحکیم رهبری آنها بر اقتصاد جهانی، تأثیر اساسی خواهد داشت. تثبیت و تداوم همگرایی اقتصادی و جهانی‌سازی اقتصاد و تجارت، سبب افزایش قدرت کشورهای ثروتمند و ضعیف‌تر شدن کشورهای فقیر و غیرصنعتی، افزایش فاصله طبقاتی و ایجاد نابرابری گسترده، می‌گردد (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۵).

نتیجه‌گیری

نظریه لیبرالی امنیت در سه ساحت مبانی، اهداف و راه‌کارها، به بحث امنیت در نظام بین‌الملل پرداخته است. در این مقاله، نظریه مذکور از سه جهت مورد نقد قرار گرفته که نتایج به‌دست‌آمده را می‌توان این‌گونه بیان کرد: الف. به جهت مبانی، رویکرد امنیتی لیبرالیسم مبتنی

امروزه آنچه تحت عنوان ابزار حقوق بشری در جهان برای ایجاد صلح و امنیت مادی و روانی مردم به کار گرفته می‌شود، از نوعی تبعیض و دوگانگی و ترجیح برخی بازیگران و کنشگران بر برخی دیگر می‌باشد. بنابراین نظم حقوق بشری، که همانند الگوی لیبرال دموکراسی غربی با داعیه برقراری صلح و امنیت در سطح نظریات روابط بین‌الملل مطرح گردید، در عمل به یک ابزار دست‌قدرت‌های استعماری برای سلطه بر دیگر جوامع بشری تبدیل گردیده است. رفتار دوگانه دولت‌های غربی و آمریکا که خود از بنیان حقوق بشر در نظام بین‌الملل می‌باشند و خود را نگهبان امنیت بین‌الملل می‌دانند، نسبت به کشورهای غیرهمسوی سیاست‌های لیبرالی، بیانگر این ادعای غلط است که اساساً حقوق بشر مختص دولت‌های لیبرالی است و دولت‌های غیرلیبرالی ناقض حقوق بشر و امنیت بین‌الملل می‌باشند. نمونه بارز حقوق بشر ناعادلانه غرب، رفتار انفعالی سازمان‌های بین‌المللی در قبال نقض حقوق انسانی در کشورهای مسلمان، نظیر فلسطین، یمن، سوریه، بحرین و افغانستان می‌باشد. در حالی که در قبال نقض حقوق بشر در کشورهای لیبرالی و هم‌سوی آنها رفتاری فعالانه و مداخلانه‌گر اتخاذ می‌کنند.

۳-۳. گسترش تجارت جهانی

یکی از کانون‌های مورد توجه نظریه لیبرالی در روابط بین‌الملل جهت ایجاد صلح و امنیت، نقش گسترش تجارت و بازار آزاد و به تبع آن وابستگی متقابل میان جوامع در ایجاد تحول در روابط بین‌الملل و کاهش احتمال تعارضات و خشونت‌ها میان دولت‌هاست (مشیرزاده، ۱۳۹۳، ص ۳۸). نظریه لیبرالیسم اقتصادی نوعی رویکرد اقتصاد سیاسی مبتنی بر تعامل اقتصاد و سیاست و تأثیرات دو سویه آنها در روابط بین‌الملل است. توسعه اقتصادی در سایه همگرایی و هم‌افزایی بیشتر دولت‌ها در حوزه روابط تجاری، می‌تواند در سطحی فراتر به توسعه و همگرایی در سایر زمینه‌های ارتباطی، نظیر سیاسی و فرهنگی نیز منجر گردد. به عبارتی، جهانی‌سازی سیاست شامل جهانی‌سازی اقتصاد نیز می‌شود. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۱۶۲). سیاست و اقتصاد جدایی‌ناپذیر می‌باشند و می‌توان گفت سیاست (توزیع و اعمال قدرت) جزء مکمل اقتصاد (تولید، مبادله و مصرف صنایع) به حساب می‌آید (همان). به عقیده لیبرال‌های اقتصادی، بستر اقتصادی در فضایی کوچک می‌تواند با تعامل

..... منابع

ابراهیمی، شهروز و دیگران، ۱۳۹۳، «بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسلام با رویکرد امنیتی رئالیسم و لیبرالیسم»، *جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، ش ۴، ص ۲۸۱.

افتخاری، اصغر و قدیر نصیری، ۱۳۸۳، *روشن و نظریه در امنیت پژوهی*، تهران، پژوهشگاه مطالعات راهبردی.

آربلاستر، آنتونی، ۱۳۷۱، *لیبرالیسم غرب؛ ظهور و سقوط*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.

بزرگمهری، مجید و فاطمه مؤیدی‌زاده، ۱۳۹۶، «شورای امنیت سازمان ملل و مسئله حقوق بشر»، *سیاسی اقتصادی*، ش ۳۰۷، ص ۷-۵۲.

بیلیس، جان، و استیو اسمیت، ۱۳۸۳، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، تهران، ابرار معاصر.

پارسا، حمید، ۱۳۹۰، «فلسفه حقوق بشر از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی»، *اسراء*، سال سوم، ش ۳، ص ۱۳۰-۱۴۶.

پوراحمدی، حسین، ۱۳۸۹، *اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)*، تهران، دانشگاه امام صادق.

جمالی، حسین، ۱۳۸۵، *تاریخ و اصول روابط بین‌الملل*، تهران، زمزم هدایت. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *روابط بین‌الملل در اسلام*، قم، اسراء.

جهان‌بزرگی، احمد، ۱۳۹۳، *اصول و مؤلفه‌های امنیت در نظام سیاسی اسلام*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

چامسکی، نوام، ۱۳۹۰، *همان‌که ما می‌گوییم*، ترجمه رضا قشقانی، تهران، خرسند. ذاکریان، مهدی، ۱۳۹۰، *اخلاق و روابط بین‌الملل*، تهران، دانشگاه امام صادق.

ستوده، اصغر و دیگران، ۱۳۹۲، «رویکرد اسلام به جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل در مقایسه با رئالیسم و لیبرالیسم»، *آفاق امنیت*، سال پنجم، ش ۱۸.

طاهری، محمدحسین، ۱۳۸۷، *اسلام و دموکراسی لیبرال*، قم، مرکز جهانی علوم انسانی.

عبدالله‌خانی، علی، ۱۳۸۹، *نظریه‌های امنیت*، تهران، ابرار معاصر. علیزاده، حسن، ۱۳۷۷، *فرهنگ خاص علوم سیاسی*، تهران، روزنه.

کاشیان، عبدالحمید، ۱۳۹۴، *جلوه‌ای از اقتصاددانا (تلخیص اقتصاددانا سیدمحمدباقر صدر)*، تهران، دانشگاه امام صادق.

مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۹۳، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، سمت. مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۰، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____، ۱۳۹۲، *تقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

واعظی، حسن، ۱۳۸۸، *استعمار فراتو: جهانی‌سازی و انقلاب اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

وحیدی‌منش، حمزه‌علی، ۱۳۹۵، *اخلاق؛ لیبرال دموکراسی و مردم‌سالاری دینی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۷۸، *مکتب و نظام اقتصادی اسلام*، تهران، خانه خرد. هیوود، اندرو، ۱۳۸۳، *مقدمه نظریه سیاسی*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، قومس.

_____، ۱۳۸۹، *سیاست*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، نشر نی.

بر اصول خاصی تعریف گردید که منحصر در ساحت مادی و نگاه تک‌بعدی به انسان و نیازهای دنیایی اوست. درحالی‌که از منظر اسلام، انسان موجودی دوبعدی است که هم ساحت مادی و هم ساحت معنوی دارد. فردیت ملازم با نگرش تک‌بعدی به نیازمندی‌های انسان است و ساحت مدنی او مکمل بعد فردی انسان می‌باشد. انسان‌ها با یکدیگر برابرند؛ ولی این برابری حول محور عدالت شکل می‌گیرد. انسان مالک مال و جان خود می‌باشد، ولی مالکیت او در طول مالکیت خداوند است. ب. به جهت اهداف، آزادی‌خواهی و صلح‌طلبی امری مطلوب است؛ ولی به‌مثابه غایت زندگی بشر و نظام بین‌الملل نمی‌باشد؛ بلکه ابزاری برای رسیدن به هدف متعالی (سعادت) است. انگیزه سودخواهی، نگرشی مادی و منفعت‌گرایانه صرف به موضوع امنیت می‌باشد و نمی‌تواند معیار و هدف درستی برای جامعه بشری قرار گیرد. هدف از ایجاد امنیت، کسب سود و لذت بیشتر نیست؛ بلکه برقراری عدالت و رسیدن به هدف بزرگتر می‌باشد. ج. به جهت راه‌کارها، راه‌کارهای امنیتی لیبرالیسم برای بسط و توسعه امنیت ناکارآمد می‌باشد؛ چراکه ناعادلانه، نامتوازن و بر پایه مصالح قدرت‌های بزرگ و در خدمت منافع آنان است. از این جهت در نگاه اسلامی، امنیت لیبرالی رویکردی ناعادلانه، یک‌جانبه و انحصاری و ساختی منفعت‌محورانه دارد. الگوهای گسترش سازمان‌های بین‌المللی، دموکراسی‌سازی و فرایند اقتصاد لیبرالی، در واقع در جهات سه‌گانه (جهانی‌سازی سیاست لیبرالی، جهانی‌سازی فرهنگ لیبرالی و جهانی‌سازی اقتصاد لیبرالی) می‌باشند که غایت این فرایند، بسط تفکر لیبرال دموکراسی بر نظام بین‌الملل و برتری هژمونی کشورهای سلطه‌گر بر سپهر سیاست بین‌الملل می‌باشد. وضعیتی که ناقض استقرار امنیت جهانی است.